

صلاح‌الدین که سرداری سارنگ‌خان و رنمل سوده و غیره عقب جام فیروز آمده بودند، از شنیدن خبر قدوم میرزا شاه‌حسن دریا را عبور نموده، بموضع تلپتی خندق‌کنده، در مقام منازعت نشستند. و بوقوع آن میرزا شاه‌حسن^(۱) بدفع آنها با امرایان سیوستان و جام فیروز مصلحتی می‌اندیشید، که در خلال این حال میر شاه بیگ (f. 86a) رسیده، قاضی قاضن را با آوردن او فرستادند. بعد ازان نیز بدستور سابق میرزا شاه‌حسن را با لشکر جرار پیشتر تعیین نموده جام فیروز را همراه ایشان کرده روانه تهنه گردانید^(۲). چون خبر تشریف قدوم میرزا شاه‌حسن بجام صلاح‌الدین رسید، بلا توقف برگشته، از دریای رین^(۳) عبور نموده در موضع جون منزل گزید. و جام فیروز با استقبال میرزا شاه‌حسن آمده لوازم خدمتکاری بجای آورد و پیشکش ۱۰ لائق بنظر در آورد. میرزا شاه‌حسن بموجب فرموده پدر بزرگوار جام فیروز را منظور نظر مرحمت و اشفاق گردانیده، اعزاز و احترام داده کما ینبغی بیش پرداخت. و ایشان در همان چند روز باتفاق میرزا شاه‌حسن لشکری عظیم آراسته به محاربه جام صلاح‌الدین متوجه شدند، و بعد از قطع چند مرحله بوی رسیدند. او نیز صف قتال آراسته و پسر خود را ۱۵ هیبت‌خان نام که داماد سلطان مظفر گجراتی بود برسم مقدمه پیش فرستاد. و میرزا شاه‌حسن، میرزا عیسی ترخان و سلطان قلی بیگ و میر علیکه را مقدمه لشکر قرار داده تعیین نمود. و میر ابوالقاسم برادر (f. 86b) میرسید قاسم را همراه میرزا در غول گذاشتند^(۴). و بین العسکرین جنگ عظیم واقع شد. و لشکر مغول ثبات قدم ورزیده اکثری از مردم جام صلاح‌الدین ۲۰ را بقتل رسانیدند. و میرزا شاه‌حسن در آن اثنا از عقب رسیده بنیاد آن لشکر را برانداخت، و پسر جام صلاح‌الدین نیز دران میان بقتل رسید.

(۱) ف ندارد: دریا را (۲) ح ندارد: و خود نیز (۳) ه: بدین عبور.... شاه‌حسن کوچ بکوچ.... گردانید (۴) ه ندارد: و میر ابوالقاسم.... گذاشتند

چون جام صلاح‌الدین خبر کشته شدن پسر خود شنید، خود با جمعی بر لشکر مغول زده کارزاری صعب نمود، و آخر کار بقتل رسید، و بقیه‌السیف که مانده بودند منهزم شده^(۱) به گجرات رفتند. و میرزا شاه حسن مظفر و منصور در همان میدان سه روز اقامت نمود و از اینجا^(۲) جام فیروز را رخصت نمود که رفته از مردم خبر یافته بیاید، و خود^(۳) باتفاق جام فیروز عنان عزیمت را انصراف دادند.

و در شهر ربیع الثانی شاه‌یگ بجوالی باغبانان رسید. فرمان لازم الاذعان بنام میرزا شاه حسن و امراء عظام باحضر ایشان صادر فرمودند. چون مردم شاه‌یگ کوچ و متعلقان همراه داشتند، در نواحی باغبانان فرود آمدند، مردم ماچیان که طغیان ورزیده سر از اطاعت (f. 87a) و انقیاد کشیده بودند، همه را بقتل رسانیدند، و اموال و مواشی آنها را غارت نموده خان و مان و قلعه آنها را بجاک برابر ساختند.

گفتار در اقامت شاه‌یگ به حوالی باغبانان و توجه نمودن بجانب سیوستان

۱۵ در ایامی که شاه‌یگ در قصبه باغبانان نزول نمود و میرزا شاه حسن بفتح و فیروزی بملازمت پدر رسید، شاه‌یگ او را بانواع اکرام و احترام نوازش فرمود، و امرا و لشکریان را بعواطف و عوارف سرافراز ساخته، چندگاه بساط اقامت مبسوط گردانید، و از شداید سفر و تعب راه برآسود. و میرزا شاه حسن را در اردوی ظفر قرین گذاشته، خود با جمعی از امرا و ۲۰ و ملکان باغبانان به قلعه سیوستان رسید، و استحکام درون و برون قلعه را ملاحظه نموده، جمعی از مردم معتمد کاری را دران قلعه تعیین نمود، و حکم

(۲-۲) این جمله در حواصیل موجود نیست

(۱) ه: گت

کرد که محصول غله را بقلعه کشیده ذخیره نهند، و هر یکی را از امرای عظام امر فرمود که در قلعه حویلی و منزل برای خود سازند. و بعد از قسمت منازل باز باردو تشریف آورده^(۱)، عنان عزیمت بجانب بهکر معطوف گردانید (f. 87b). و درین اثنا جناب قاضی قاضن بسه منزل رسیده بانواع انعام ممتاز گردید. و چون يك منزل بر آمده بودند فرستادهای جام فیروزه بملازمت عالی رسیده عرایض جام را بموقف عرض رسانیدند، و پیشکش و اسبان که فرستاده بود بنظر در آوردند. فرستادهای جام فیروزه را بخلعت و انعام سرافراز ساخته رخصت معاودت فرمود، و مکتوب ارسال نمود که ما را داعیه تسخیر مملکت گجرات است. چون آن ولایت فتح شود، مملکت سند بطریق سابق تعلق بشما دارد. پس از اینجا شاه یک متوجه ۱۰ بهکر گردید، و الله اعلم بالصواب^(۲).

گفتار در بیان گرفتار آمدن داریجها و کشته شدن آنجماعت

چون شاه یک به قصبه چاندوکه که سی^(۳) گروهی مغرب رویه بهکر است رسید، سلطان محمود خان بابا چوچک را که اتکه او بود بملازمت پدر فرستاد، و حقیقت حالات خود را عرضه داشت نمود^(۴). پدرش میر فاضل ۱۵ آن عریضه را بجنس بنظر شاه یک در آورده^(۵) و مرخص شده از برابر چندوکه با دوئیست سوار از آب عبور نمود. و کلاتران و مقدمان را دلداری داده با خود (f. 88a) همراه می برد. چون بنواحی بریالو^(۶) رسید، سلطان محمود خان داعیه استقبال پدر کرد. و این معنی بسمع میر فاضل رسیده به پسر پیغام نمود که زینهار از قلعه پای بیرون نگذارد، و مردانه ۲۰

(۴) ح: حقیقت حال معروض داشت

(۵) ف: گذرانیده

(۶) ح: الو، که ظاهراً سهو است

(۱) م: فرموده

(۲) م: ندارد: بالصواب

(۳) ف: سه

باشد که جمعی را که مخالفت ورزیده بودند، همه را به سر پنجه قضا و قدر در قلعه بهکر اسیر و دستگیر می سازد.

و در ایامی که سلطان محمود خان بحکومت بهکر تعیین شده بود، سادات عظام بهکر تکفل مهبات او نموده. بعضی کلاتران داریچها را نیز شاه یک حکم فرموده بود که در قلعه باشند. آن مردم کوتاه اندیش از عهد تخلف نموده راه فرار پیمودند، و با جمعی ابواب منازعت و مخالفت کشوده در صدد ایذا و آزار سلطان محمود خان شدند، و نهایت سعی در اخراج او بتقدیم رسانیده از مال و معامله گذاری وی امتناع نمودند، و فرستادهای او را به بی عزتی و بی حرمتی تمام باز فرستادند، و جمعیت نموده در میدان لهری ۱۰ جای جنگ راست کردند. و در آن حین سلطان محمود در سن پانزده^(۱) سالگی بود. و سلطان محمود خان بی تابی کرده می خواست که بجنگ آنها برآید. اما سادات مانع (f. 88b) آمده نمی گذاشتند و دلداری می دادند. و دو مرتبه مردم داریچه جمعیت تمام نمودند که از آب گذشته بقلعه در آیند و سلطان محمود خان را بگیرند. سادات بهکر ازین معنی اطلاع یافته برج و باروی^(۲) ۱۵ قلعه را مضبوط ساخته بجنگ میا شدند. و آن مردم ملاحظه جمعیت سادات نموده نتوانستند کاری کرد.

القصة چون میرفاضل بحوالی بهکر رسید، لالی مهر که عمده زمینداران بود با برادران آمده بساعات ملازمت فائزگشت. کلاتران داریچها بضرورت از هر موضع آمده ملازمت می کردند، تا آنکه میرفاضل ۲۰ به بهکر آمد، و چهل و هفت نفر^(۳) از سرداران داریچه با خود آورد. سلطان محمود خان بساعات پابوس پدر مشرف شده، درد دل در میان آورد و بیست و هفت کس از مردم داریچه را به سیاست رسانید.

(۱) ه : دوازده

(۲) ح ه : باره

(۳) ه : کس

چون شاه یگ خبر یافت که میر فاضل سلامت به بهکر رسید، از منزلی که رسیده بود تیزتر روانه بهکر شد و در میدان قصبه سکر نزول نمود. سلطان محمود خان بملازمت شاه یگ رسیده پای بوس نمود، و بانواع مراسم و اشفاق سرافراز گشت. و قاضی قاضن (f. 89a) که شمه از احوال او سابق مذکور شده بود، نیز در همان وقت برادران و بعضی مردم شهر را بملازمت مشرف ساخت. سلطان محمود خان معامله داریجا بعرض شاه یگ رسانید. روی بجانب قاضی قاضن کردند. قاضی عرض کرد که زمین این ولایت سیلاب است و خار بسیار درین زمین میروید: بیل خار کنی همیشه در دست باید گرفت. شاه یگ به مجرد شنیدن این سخن امر بقتل آن مردم فرمود. و سلطان محمود خان در ساعت بظهر رسید، و شبشب آن مردم را گردن زده از برجی که مشهور به برج خونی است بزیر انداخت، و صباح آن سادات را با اتفاق پدر بملازمت شاه یگ برده ملاقات داد، و پاره از خیراندیشی و نیک خواهی سادات عرض نمود. شاه یگ بالتفات و اعزاز پیش آمده پرسش بسیار کرد. بعد از فسخ مجلس سلطان محمود خان را در خلوت طلب فرموده، استفسار احوال سادات کرد. سلطان محمود خان آنچه ۱۵ سابق عرض کرده بود اعاده نمود، و در آخر مجلس گفت: اگرچه این مردم دولتخواه اند، اما بودن این همه مردم از یک جماعت اندرون قلعه (f. 89b) مناسب دولت نیست. شاه یگ تبسم کرده فرمود که خوب سفارش کردید. و عاقبت بسادات پیغام کرد و حمزه یگ را فرستاد که چون مردم مغل مع کوچ آمدند^(۱)، باید که سادات در دوسه حویلیء کلان در آیند. ۲۰ سادات مصلحت بودن در قلعه ندیدند و التماس برآمدن کردند. التماس ایشان را مبذول داشته در قصبه لهری^(۲) از برای ایشان منازل تعیین نمودند، و الی یومنا^(۳) در آنجا متوطنند.

(۳) زیاد دارد: هذا

(۲) ه: لهری

(۱) ه: آمده اند

بعده شاه یگ بقلعه در آمده از دیدن قلعه بغایت خوشحال گشت .
 و منازل و محلات شهر را ملاحظه نموده میان امرا و سپاهیان قسمت فرمود .
 و قلعه را پیموده و بخش کرده بامراء داد تا دست بدست بسازند . و قلعه
 الور را که سابقاً پای تخت بوده ویران ساخته ، خشت پخته آن را به بهکر
 آوردند . و عمارات مردم ترك و سبه که در حوالی بهکر بودند اکثری را
 ویران ساخته^(۱) بعمارت قلعه بکار بردند . و در حین بنیاد قلعه شاه یگ به
 میرزا شاه حسن گفت که این دو کوه که بر طرف جنوبی واقع است^(۲) بد
 سرکوبی^(۳) اند این قلعه را . اول فکر این دو کوه بنمائیم ، بعد ازان (E. 90a)
 دست بعمارت قلعه کنیم . و بعد از ساعتی فکر کرده فرمودند که اولاً عمارت
 ۱۰ قلعه اهم است ؛ چون دریای عظیم در دور قلعه است ازین کوهها چندان
 دغدغه مند نباید بود ، بواسطه آنکه بادشاه با استقلال بجهت تسخیر این قلعه
 مختصر متوجه^(۴) نخواهد شد ، و بادشاه و امراء شکست خورده کاری نخواهند
 ساخت . در اندک فرصت عمارت قلعه را باتمام رسانیدند ، و ارك قلعه را
 بجهت خاصه خود و میرزا شاه حسن مقرر ساخته معدودی را از امراء در
 ۱۵ ارك^(۵) جای دادند ، مثل میر فاضل و همشیره او امان سلطان بیچه^(۶) و ملك
 محمد کوه و میر محمد ساربان^(۷) و سلطان محمد مهردار ، و تا این زمان که سنه
 تسع و الف است همان قلعه موجود است .

بعد از يك سال که خاطر از ساختن قلعه و انجام مهام رعایا جمع
 فرمودند ، و در باره مردم بلوچ که دست از فتنه و فساد باز نمیداشتند
 ۲۰ مشورت نموده چنان قرار دادند که آتش این قوم را بآب شمشیر فرو باید
 نشانید . و صورت این امر در لوح تدبیر چنان تصویر یافت که در هر موضع

(۱) و ندارد: خشت پخته ساخته دارد، و آن صحیح می نماید (۶) و ه : سجه ؛ ر : بجه ؛

(۲) تخفه : این دو کوه غربی قلعه (۴) ه : حاضر س : بیچه ؛ ح : ندارد .

(۳) ح : سرکوب ؛ ه و تخفه : بدکوهی ، (۵) ر : ارك قلعه (۷) ر : پیر محمد ؛ ح : ندارد .

جمعی از مردان کاری تعیین نمایند که چند گاه میان (f. 90b) ایشان باشند، و يك وقت مقرر گردانند که در آن وقت هر جمعی کار آن موضع را با تمام رسانند. و بالآخره جماعه را به هر موضع تعیین نمودند و آنها نیز انتظار وقت می بردند. چون وقت موعود رسید، همه به یکبار دست به شمشیر کرده کار آن گروه بی انجام را به انجام رسانیدند، چنانچه در آن واحد چهل و دوه موضع بلوچان مقموع و مقتول گردید^(۱).

و ابتداء زمستان سنه ثمان و عشرين و تسعمایه پاینده محمد ترخان را بحکومت بهکر تعیین فرمود و خود با لشکری گران بعزم تسخیر گجرات متوجه شد، و منزل بمنزل طی کرده حوالی و حواشی هر دو روی آب را از مردم^(۲) ناپاک پاک ساخت. و چون به چندو که رسیدند، میر فاضل را عارضه تپ ۱۰ روی داد. رخصت معاودت حاصل نموده به بهکر آمد، و شاه یگ بابا احمد ولد ارشد میر فاضل را^(۳) نیز مرخص ساخت که به تیمارداری پدر مشغول گردد. اما شاه یگ از مشاهده مرض میر فاضل بغایت آزرده خاطر گشت، تا آنکه خبر رسید که میر فاضل ندای «إِرْجِعِي إِلَيَّ رَبِّي» شنیده بدار جنان پیوست. شاه یگ و میرزا شاه حسن را ازین واقعه (f. 91a) غم بسیار ۱۵ روی نمود. در همان شب سلطان محمود خان و میر عبدالرزاق و عبد الفتاح و سائر اقرباء او را رخصت فرمودند. آنجماعه بامید آنکه میر فاضل در قید حیات است بمسارعت راندند، تا آنکه صبح به بهکر رسیدند. دیدند که میر فاضل بمنزل دیگر پرداخته بود. او را تجهیز و تکفین نموده بخاک سپردند. و شاه یگ بعد از سه روز ایلغار نموده به بهکر آمد، و مراسم ۲۰ تعزیت بجای آورده، اولاد میر فاضل را از کسوت سوگواری بر آورد. و بعد ازان فرمود که مردن میر فاضل دال بر مردن ماست. ما هم از عقب

(۱) ه : مجموع مجروح و مقتول کردند (۲) ه : انام (۳) ف ندارد: عارضه تپ فاضل را

خواهیم رفت. اهل مجلس ازین سخنان استفسار^(۱) نمودند و گفتند بقای عمر شما باشد. و از انجا اندوهگین بسوی حرم رفت و با خادمان حرم^(۲) نیز این کلمات معاودت نمود. ایشان از ان قسم کلمات گفتند که این چیست که بر زبان میرانید. و در آخر میرزا شاه‌یگ و میرزا شاه‌حسین و سایر امرا از مراسم عزا باز پرداخته از انجا کوچ بکوچ مردم هر دو طرف آب را تأدیب نموده، به سیوستان تشریف بردند. در انجا نیز پانزده روز اقامت فرموده خاطر از ان حدود جمع (f. 91b) ساختند، و به عزیمت تسخیر مملکت گجرات از راه تهته متوجه گشته منزل بمنزل روانه شدند و بنواحی موضع اکهم رسیدند. تواجیان بجهت طلب جام فیروز فرستاده روزی چند ۱۰ توقف نمودند.

گفتار در بیان انتقال شاه‌یگ ازین دار بی مدار^(۳)

حکم نافذ، کُلُّ مَنْ عَلَيَّهَا فَاِنْ، قضائیت مبرم، و قضیه کلیه «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»، حکمیت محکم. تقریب این تسوید آنکه چون شاه‌یگ خاطر از مهیات بهکر و سیوستان جمع نموده همگی همت بر تسخیر مملکت گجرات ۱۵ گماشت. در حینی که از بهکر برآمده علم عزیمت برافراشتند^(۴)، خبر رسید که ظهیر السلطنة و الخليفة محمد بابر بادشاه بحوالی بهره و خوشاب آمده داعیه ملك گیرئی هندوستان دارند. بحضور مجلس گفت که بادشاه ما را در سند بحال خود نمی‌گذارد، و عاقبت این ملك را از ما و اولاد ما انتزاع خواهد کرد: بر ما واجبست که در محکمه دیگر گریزیم. چون بدین دغدغه افتاد، ۲۰ او را دردی در درون پدید آمد؛ و هر چند به معالجه و مداوا کوشیدند فایده بران مرتب نگشت (f. 92a)، و شاه‌یگ قبل از وصول مملکت گجرات عازم سفر آخره گردید.

(۱) ف م استفساره دارد، و هو اصح (۲) ف م عمل (۳) ح م : پرملال (۴) ف م : برافراشت

آورده اند که چون مشرف بر موت شد، حافظ محمد شریف را طلب نموده فرمود که سوره کریمه یس- قرات نماید. چون حافظ بآیه «وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» رسید، حاضر شده فرمود که ای قاری اعاده کن تا سه بار تکرار نمود^(۱). و چون بآیه «قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي» رسید، جان بحق تسلیم نمود. و این واقعه در ۵ بیست و دویم شعبان سنه ثمان و عشرين و تسعمایه بود و «شهر شعبان» تاریخ وفات میر شاه یگ است.

همان شب امراء و اعیان، متابعت میرزا شاه حسین نموده [تمامی امراء] بمراسم عزا پرداختند، و رسوم چنگیزیه بوقوع آورده نعش ایشان را به بهکر ارسال داشتند. و بعد^(۲) از سه سال^(۳) تابوت شاه یگ را به مکه ۱۰ فرستادند و در جنة المعلى دفن نموده عمارت عالی ساختند.

و بعد از فراغ امور تعزیت خبر رسانیدند که جام فیروز و مردم تهته از خبر شاه یگ خوشحالی کردند و نقاره نواختند. عرق غیرت میرزا شاه حسن در حرکت آمده (f. 92b) نایرة غضب شعله زدن گرفت. امراء و اعیان صلاح در رفتن گجرات ندانسته رایت عزیمت به تسخیر تهته و استیصال ۱۵ جام فیروز بر افراختند.

ذکر بجملی از احوال شاه یگ

در مبداء حال^(۴) بملازمت خواجه عبد الله رحم الله تعالی روحه و اوصل إلینا قوحه، رسیده و انابت^(۵) به حضرت ایشان نموده. و در عنفوان شباب به تحصیل کالات علیه^(۶) و آداب اشتغال داشته، خلاصه اوقات بعبادات ۳۰ و طاعات بسر برده. در مبادی احوال که در ملازمت والد خجسته مآل

(۱) و : فرمود (۲) ح : پس بعد ؛ م : پس
(۳) م : سه روز و سال (۴) م : ندارد ؛ در مبداء حال
(۵) و : امانت (۶) م : طیه

خود بدار السلطنة هرات بود، همواره به مجلس علما میرسیده، و در هفته دو نوبت علما را بمنزل میطلییده. و از نتایج طبع شریفش شرح کافی و حاشیه شرح مطالع و حاشیه شرح فرائض میرسید شریف، و حاشیه بعضی رسائل دیگر نیز میان مردم مشهور است.

ذکر غرائب^(۱) سیوی

۵

از غرائب این دیار یکی آنست که در جانب قطب رویه سیوی گنبدی نمایان می شود که آن را به زبان سندی مار و کهر^(۲) میگویند. و چون آنجا مردم میروند چیزی بنظر نمی آید. چنانچه سلطان (f.93a) محمود بهکری یکبار دوسه هزار کس جمع کرده دست بدست بر سر آن کوهها رفت. ۱۰ هیچ چیز نمایان نه شد، و گنبد را نیافتند. و می گویند که طلسمی است که پیشینیان ساخته اند و دران گنجی مدفونست. وقتی درویشی آنجا رسیده از آنجا چیزی بدست آورده بود. بعد ازان مردم بسیار باین امید آنجا رفتند و چیزی نیافتند.

و قلعه سیوی در دامن کوهچه واقع است. همه سنگهای او مدور ۱۵ و ملساست. هر چند زمین را می کاوند هم چنین سنگها بر می آید. و در کور زمین^(۳) و چتر که از مضافات سیوی است نهال پنبه آنجا برابر درخت کنار می شود، چنانچه مردم سوار شده پنبه می چینند. و در هر درخت پنبه مار برابر يك و جب تا صد و دویست می باشند. و چون مردم آنجا می خواهند پنبه به چینند، آن درختان را به چوب می افشانند، و ماران ۲۰ را دور میکنند و پنبه می چینند. و اگر کسی را آن مار گزید فی الحال آنجا را به استره زخما میزنند. پس آن را شخصی چوشیده زهر آن را می پرتابد^(۴)، و الا هلاک می شود.

(۱) ف : غرایب ؛ م : مار و کهر ؛ ح : مار و کهری (۴) م : برخی بریابد ؛ و ؛
 (۲) ف : مار و کهری ؛ (۳) م : زمین کور، و در اصل کهر، برخی پرتابد ؛ ح : برآرد

و دیگر دریاچه که از زیر سیوی میگذرد. ظاهرًا عمر آن چشمه (f. 93b) بر گوگرد آب بوده است^(۱). هر کسی که از آن آب می خورد بیمار می شود. و اکثر مردم باین علت می میرند، الا متوطنان آنجا که عادت کرده بودند. چنانچه سلطان محمود خان برای محافظت و محارست هر سال مردم جدید می فرستاد، و آن مردم اکثر تلف می شدند مگر قلیلی^(۲). و در زمان هندیگان خلافت پناهی سیلاب آمده آن چشمهای گوگرد را از یخ برده یا پوشیده. بهر حال آن بیاری درین ایام کمتر است. و آن آب مسافت پنجاه گروه را طی کرده در سرزمین که آنرا سرواه گویند جمع می شود و همانجا بزراعت بکار میرود، و پاره که از زراعت فاضل میباند در کولاب منچور^(۳) که نزدیک سهوان است می افتد. و در کنار آن آب نیز مار بسیار دراز ۱۰ و باریک می باشد و گزیده این مار کمتر میزید. و مردم آن سرزمین از زنان و مردان^(۴) ازارها از پارچه لك و^(۵) کشاده و دراز می پوشند که از آسیب آن ماران ایمن باشند. و کاتب آنجا رسیده آن زمین را مشاهده نموده است. در آن زمین زراعتی را آب داده بودند. چون اسب در آن جا (f. 94a) راند در هر قدم چند مار دید، و می خواست که نزدیک آب نزول نماید چون ۱۵ هوا بسیار گرم بود. از دهشت آن ماران دور رفته در دشت فرود آمد. دیگر در دشت سیوی قلعه ها و معمورها بوده که خراب شده اند، و الحال باد سموم در همان سرزمین می وزد. و مابین سیوی و بهکر و سیتپور زمینی است که آن را بارکان می نامند. و اسب آن زمین کم از اسب عراقی نمیشود. و کره اسب که از مادر متولد می شد، در دور او سنگریزها ۲۰ میریزند، و آن کره اسب تا یکسال بر سر آن سنگریزها میگردد، و سم او

(۱) ح م ر : عمر او بر چشمه	(۲) م : منچور ؛ ح : کنجر	تا مرادی ازارهای کشاده الخ ؛
گوگرد آب بوده است	(۴) د و : از زنان مردی ؛	ح : و مردم آن سرزمین ازارها
(۳) م زیاد دارد ؛ بر حال خود	م : از تا مردی ؛ ر :	کشاده و دراز می پوشند
می مانند	نامردی الخ ؛ س : از بهر	(۵) م ندارد ؛ از پارچه لك و

چون سنگ میشود که احتیاج به نعل بستن ندارد، و هم چنین در کوهها بی نعل میگردد.

و جماعه ایست در موضع چتر که ایشان را سادات کپیری میگویند. و وجه تسمیه آنست که کپیر نام درختی است که یکی از آبای ایشان بر آن سوار شده قچی زده مانند اسب رانده بود؛ و در السنه باین رنگ شهره دارد. و در قریب گنجابه که از مضافات سیوی است از يك جای آب جوشیده برآمده، چنانچه زمین بسیار را در زیر آب کرده. و ماهیا نیز در آن آب بوده. و در یکی از کوههای گنجابه دامن او در رنگ ایوان^(۱) پیش رفته. و در اینجا پنجره آهن معلق ساخته اند، و میگویند که در میان آن چیزی نهاده اند، و دست کسی بآن نمی رسد. اگر از بالای کوه می خواهند که ریسمان انداخته کسی فرستند، از اینجا دور میشود؛ و اگر از پایان می خواهند بروند و آن سر کوه ملسا و یکپاره است، و از زمین دور است.

و آن سرزمین سیوی و گنجابه این چنین واقع است که کوه سیتپور و کنار آب کشیده تا بموضع کین و سیوی و گنجابه و پاتر رسیده، و از اینجا ۱۵ نصف دایره درست کرده باز بکنار دریا رسیده^(۲) و در مابین^(۳) همه دشت است. و راه قندهار از میان این دشت واقع است. طول آن صد گروه است از دریا تا سیوی، و در عرض شصت گروه باشد. و در اکثر آن سرزمین باد سموم می باشد، تا چهار ماه میسوزد. موسم آن ایام تابستان است.

ذکر غرائب^(۴) قندهار

۲۰

یکی آنست که پنجواهی نام موضع است ده گروه مغرب رویه قندهار، و قریب آن کوهیست، و در آن (f. 95a) کوه غاری است، که چون مردم

(۱) ح: بدامن او يك ایوان (۲) ر: از اینجا نصف راه دایره درست کرده که قدر مسافت شنیدن
آواز بانگ نماز به دریا رسیده گردد (۳) فی الاصل: در بن پائین (۴) ف: ه: غرایب

در آنجا در می آیند و پاره راه میروند، هر جا از آبهای روان میگذرند. و دران ایوانها و منازل^(۱) تراشیده بر آورده اند. و شپرکهای کلان برابر موشگیر و ریزه بسیار می باشند. و باز همچنین که پیشتر میروند منزل دیگر پیدا می شود. و چون در آنجا تاریکی است بی مشعل نمی توانند رفت. و اگر مشعل روشن میکنند شپرها خود را بر مشعل و آدم چنان میزنند که ه رفتن متعذر میشود، و آن قدر جمع میشوند که رفتن متعسر. میگویند که آنجا طلسمی است و چرخ ساختن آنجا، و گذشت آن چرخ خشتهای طلاست. میگویند بابا حسن ابدال آنجا رسیده بود. و پوست پخته^(۲) بران چرخ انداخته^(۳) و از آنجا گذشته، و یک خشت طلا برداشته آورده بود. و احوال بابا حسن ابدال در مجلس مذکور خواهد شد.

۱۰. دیگر: عمارت پیش طاق که بفرموده فردوس مکانی بابر بادشاه در کوهی که موسوم به سرپوزه^(۴) است از سنگ بریده اند. و آن طاقیست در غایت ارتفاع. و در مدت نه سال هشتاد نفر سنگتراش هر روز در آنجا کار کرده (f. 95b) با تمام رسانیده اند. الحق جای نفیس^(۵) و فرح فزا^(۶) است. و چون مشرف بر آب ارغنداب است و اکثر باغات و مزروعات آن ۱۵ دیار بر آن است، در ایام بهار محل عبور اکثر مردم میشود. اما از بس بلندی بر آمدن بر آنجا بسیار دشوار است. بعضی از دهشت نمی توانند آنجا رسید. و در آنجا کتابه بنام حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه و میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال که صاحب اهتمام بوده اند نوشته اند. و چون حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه آنجا تشریف نداشته اند اسم ۲۰ سامی ایشان دران کتابه مذکور نیست. و از ممالک محروسه ایشان همین قندهار مرقوم (i) نموده بودند. کاتب چون آنجا رسید، دید که نام

(۱) حوزیاد دارد: از کوه سنگ (۲) د: تخته (۳) ه: کشیده (۴) ه: سه پوزه: ر: سر سوره (۵) د: بیض (۶) ه: فرح بخش

جنت آشیانی و نام حضرت خلیفه الهی و بمالك محروسه حضرت که هزار هزار برابر قندهار و کابل در تصرف غلامان این درگاه است نبود. بخاطر رسید که اسم سامی ایشان و آسامی شهرها^(۱) و بمالك محروسه در آنجا عروج باید نمود. بنا بران خوش نویس و سنگتراشان را از بهکر طلیده کتبه در آنجا نوشت، و نام حضرت جنت آشیانی و حضرت (f. 96a) شاهنشاهی و اکثر شهرهای بمالك محروسه ایشان از اقصای^(۲) حدود بنگاله تا بندر لاهری، و از کابل و غزنین تا دکن همه را داخل ساخته، قریب چهار سال آنجا کار کرده بتمام رسانید. الحق مجموعه شده است که خلائق بتماشایه بیروند.

و نزدیک باین^(۳) کوه که طاق مسدود دران واقع است غاریست. ۱۰ میگویند که انتهای آن همان غاری است که بابا حسن ابدال از آنجا خشت طلا آورده بود. و طول مسافت فیابین هفت هشت گروه باشد.

و کوهی که در دامنه قندهار واقع است، دران کوه مخلصه میشود که دفع زهر مار و زهرهای دیگر میکند. و مخلصه دران دیار سوای آن کوه در جای دیگر نمیشود. و بالای آن کوه آتشکده ایست که از زمان قدیم ۱۵ بوده است. و عمارت آن از خشت خام ساخته اند. طول و عرض هر خشت دو گز است، و سطریش او یک و جب. و آن عمارت تا امروز بحال خود است، و درو فتوری نرفته.

و در قندهار هر سال و هر بار بیماری می شده است. شاه طهباسب به سلطان حسین میرزا که حاکم قندهار بود حکم فرمودند که در کنارهای ۲۰ جوی (f. 96b) که در حوالی شهر جاریست، و مردم ازان آب بکار می برند ید بکارند. ازان باز که ید کاشته اند فی الجمله تخفیف دران رفته است. اما بعضی سالها وبا و بیماری بسیار می شود، و اکثر مردم بعلت خون شکم

(۱) ف زیاد دارد: بلاد

(۲) م: فضای

(۳) ح: م: مابین

و خون بینی و گوش و خون از دهن رقتن از عالم میروند. چون در زمان خلافت پناهی کاتب به کومک آنجا رفته بود و از مردم تعینات آنجا بود [و] در سنه سبع و الف قریب دویست سوار و پیاده از لشکریان اینجانب به همین علت از عالم رفتند.

دیگر: در الوس هزاره جات قندهار [از زر] سرخ و سفید و سیاه ۵ را رواج نیست، و سودای ایشان به پارچه و کفش و آنچه ازین قسم می باشد.

دیگر از بزرگان صاحب کرامات و مقامات که در دیار قندهار آسوده اند: یکی ازان (ها) شاه مسعود ابدال است. کوهی که در دامنه مزار فائض الانوار این زبده الابرار واقع است، دران انگور و سیب و بهی ۱۰ و انار و لیکثر میوه بسیار خودرو است، و چشمهای آب جاری است. و این منحصر دران دیار و در همان کوه است. و در زمان حیات خود (f. 97a) تاکی نشانده بود که الی یومنا هذا باقیست. و قریب آن کوه زمینست که آن (را) بیشل^(۱) میگویند. خربوزه و هندوانه^(۲) بسیار خوب می شود. و آن را به کاریز آب میدهند. و غیر از بیشل در هر جا که ۱۵ خربوزه^(۳) می کارند در نصف آن یا بیش و کم کرم می افتد. و آنطرف که درو کرم است همچو سنگ سخت میشود.

و دیگر بابا حسن ابدال:

ایشان از سادات صحیح النسب سبزواریند. و در مبداء حال که ایشان را ذوق دست داده سفر حجاز اختیار نموده اند و زیارت حرمین شریفین ۲۰ و ارض مقدس^(۴) مشرف شده چند سال دران نواحی گذرانیدند. و در زمان سلطنت میرزا شاهرخ ولد ارشد حضرت صاحبقرانی از دیار روم

(۱) ف: تبتل، یا دقبل؛ ر: لیل
(۲) ف: تربوز
(۳) ف: زیاد دارد؛ و غیره
(۴) ه: ندارد؛ ارض مقدس

و حجاز مراجعت فرموده^(۱) به سبزوار تشریف آوردند. و شاهرخ میرزا نسبت ارادت و حسن عقیدت به بابا حسن ابدال داشته. در سفر هند بابا را تکلیف نموده با خود بردند، و در حین مراجعت در موضع لنگر قندهار رحل اقامت انداخته با مریدان و معتقدان خود اظهار نمود که ازین زمین ه بوی محبتی به مشام من میرسد. تا آخر عمر (f. 97b) دران منزل گذرانیده همانجا آسوده اند. و مزار ایشان در جای رفیع که مشرفست بر ارغنداب [و اکثر مواضع] واقع شده. در روز جمعه زنان و مردان مردم قندهار از صغیر و کبیر و وضع و شریف بزیارت می روند، چنانچه احیاناً در شهر کسی کم^(۲) می ماند و عجب ازدحام و غلو میشود. الحق جایی پر فیض و منزلی ۱۰ در کمال صفاست، و از اکثر وارد و صادر شنیده شد که مثل اینجا کم بنظر در آمد^(۳).

و خوارق ایشان بسیار است. شمه از احوال ایشان و رفتن در غار و از طلسم عبور نمودن و خشت طلا بر آوردن سابقاً مرقوم شده. و در پیش آستانه ایشان گنبدی است رفیع مخروطی شکل که از سنگهای تراشیده ۱۵ که هر يك به وزن پنج من قندهار بوده باشد بی گچ و آهک و گل ساخته اند. میگویند که چله خانه بابا حسن بوده است. و در يك شب آن عمارت تنها با يك خادم بر آورده اند. و چنان سنگها را بر بالای یکدیگر نهاده اند که از هیچ درز آن قطره آب نمی چکد. و هر کس که درون در می آید از فرجهای این سنگها از همه جانب آسمان مینماید.

۲۰ دیگر: کوهی که قبر بابا حسن (f. 98a) در دامن او واقع است، بر قلّه آن کوه گنبدی ساخته اند، که از عمارات بابا حسن ابدال است، که نظر هر که بران گنبد می افتد می داند که از کرامات ایشان است، زیرا که آدمی

(۱) ه ندارد؛ ولد ارشد... فرموده (۲) د و ندارد؛ کم؛ ح؛ کسی در شهر نماند (۳) ح؛ در نظر آمده

بر آن کوه راه ندارد، و عمارت ساختن و مصالح بالا بردن بغایت مشکل است.

دیگر سید حسین زنجیر پا :

ایشان نیز از سادات ذوالسعادات سبزواریند. بنوزده واسطه بامام
 همام ملاذالاعالی والاعظم امام موسی کاظم^(۱) نسبت سلسله ایشان درست می
 شود. و والده میر مشار الیه همشیره بابا حسن ابدال است. و در حینی که
 بابا حسن از سفر حجاز مراجعت نموده به سبزواری آمدند، همشیره خود را
 بی بی فاطمه در حباله نکاح سید عین الدین که یکی از اجله سادات سبزواری
 بود در آورده. پس از ازدواج ایشان نوزده سال میر سید حسین زنجیر پا
 بعالم وجود تشریف آوردند. و پس از هفت سالگی ایشان از نظر والدین ۱۰
 غائب شدند. هر چند خادمان و درویشان در طلبش بهر طرف شتافتند،
 ازان فرخنده پی اثری نیافتند. لاجرم مصیبتی در غایت صعوبت (f. 98b)
 به سید عین الدین روی نموده. بعد از انقضاء مدت هفت سال ازین احوال
 ناگاه سید حسین بر در خانه والدین حاضر آمده آواز داد. چون ندای
 فرح فزای او بگوش والدین رسید، شادی کنان برون خرامیده، دیده ۱۵
 رمد رسیده خود را بیدار ارجند او مقرر^(۲) یافته، کیفیت احوال غائب
 شدن ازان جناب پرسیدند. جواب داد که مرا طائفة جنیان که در سلك
 ارباب ایمان انتظام دارند، نزد خال من بابا حسن ابدال بشارت ایشان
 بدیار هند بردند. و در آنجا قریب یکسال گذرانیدم، و از خال رخصت
 حاصل نمودم. بار دیگر بآن جماعت سپردند، و آنها مرا بشارت ایشان ۲۰
 بخانقاه درویشان بردند، و مدت شش سال اوقات در آن مقام میمنت انجام
 گذرانیدم^(۳). و آن جماعت مرا به تعلیم سنن و فرایض اسلام ترغیب
 و تحریر^(۴) می نمودند.

(۳) ف ندارد: و از خال... گذرانیدم

(۴) ه: تحریر

(۱) ح افزاید: علیه السلام

(۲) ه: منور: ح: روشن ساخته

بعد از آن چندگاه در وادی سلوک در آمده سیر و سفر اختیار نموده از هر خرمنی خوشه و از هر زاویه توشه بر می داشتند. و چون آتش محبت الهی در خاطر او زبانه کشید، طالب مرشد کامل گشت. بآتش ملهم شد که بخدمت (f. 99a) خال خود بابا حسن ابدال رسیده از ایشان کسب هکالات^(۱) کند.

آورده اند که صباح روزی که در وقت چاشت آن میر سید حسین بملاقات بابا حسن ابدال در موضع لنگر میرسید، بابا حسن را وجدی و حالتی دست داد. بمریدان خود گفتند که بوی مردی بمشام من میرسد که از ملاقات او دیده دل را روشنی حاصل میشود، باستقبال او بشتابید. ۱۰ درویشان اندک راهی طی نموده بودند که امیر سید حسین در آن اثنا بدرویشان ملاقی شده، بسعادت ملاقات بابا حسن ابدال مشرف گشتند. بابا حسن ایشان را در آغوش مهربانی گرفته سر و روی او را بوسه داد، و بر تکیه گاه خود جای داد. باستماع قدوم میر سید حسین مشایخ و اولیای قندهار بملاقات وی حاضر آمدند. و آن روز مردم بسیار جمع شدند. بابا حسن ۱۵ ابدال فرمودند که فرزند سید حسین! جمعی کثیر از اعزه و اکابر آمده اند، ایشان را دریاب و برای ایشان طبخ بغرا^(۲) میا نمای. سید حسین برخاسته، دیگر بر دیگران نشانده^(۳)، پنج سیر گوشت و ده سیر آرد قندهاری بدست آورده در پی (f. 99b) طبخ شدند. چون موجود شدند، بابا حسن فرمودند که میتوانی که ازین بغرا درویشان را سیر گردانی. سید حسین قبول این خدمت نموده برخاست، و از ثقات مروی است که از آن دیگر محقر یکصد و پنجاه طبق بغرا پیش درویشان کشید، چنانکه همه سیر شدند و آن دیگر همچنان پر بود.

(۱) ه : کال

(۲) ف : بغرا

(۳) ه : نهاده

و نقلست که روزی سید حسین بر گذر موضع لنگر تشریف داشتند. ناگاه شخصی شتر بار پنیر برداشته بجانب شهر میرفت. میر سید حسین از او پرسید که برین شتر چیست. او از توهم آنکه مبادا درویش چیزی طلب نماید، گفت: برین شتر سنگ است. فرمودند: چنین خواهد بود. چون آن شخص بمنزل رسیده بار خود را کشود آن پنیرها را سنگ دید^(۱). بغایت نادم شد. ه آن پنیر سنگ شده را برداشته آورد و عذرخواهی نمود. آن سنگها را بر در آستان نهاد. و اکنون آن سنگها را خادمان بر مرقد منور ایشان نهاده اند، و الی یومنا هذا موجود است. چون کرامات و خوارق ایشان از آن زیاده است که درین صحیفه اندراج یابد، بر اندکی اختصار نمود (f. 100a).

۱۰ ذکر صاحب سیر و طیر سید محمد المشهور به سید شیر قلندر

ایشان فرزند میر سید حسین زنجیرپا اند، و در صغر سن به سیر و سلوک و ریاضت شتافته^(۲) خود را بدرجات عالی رسانیده اند، و به تمهید بساط هدایت و ارشاد پرداخته لب تشنگان بادیه طلب را از سرچشمه معرفت سیراب می ساختند. و خوارق عادات و کشف و کرامات ایشان از آن متصاعد است که مهندس اندیشه از عهده استیفای آن تواند برآمد. ۱۵ و ما چندی از آن ایراد میکنیم.

مخفی نماند که نام ایشان سید محمد است. و ایشانرا سید شیر از انجبه میگویند، که هیئت اصلی خود را تغییر داده به هیکل شیر نموده بودند. و آن چنان بود که چون در اوائل حال که سید محمد به خوارق عادات و علو مقامات مشهور شدند، و مردم قندهار و بلوکات هزاره مرید و معتقد گشته ۲۰ نذور و هدایا می آوردند، سید قشغه نام شخصی به میر ذوالنون سخنان نا ملامت خاطر نشان نموده میر ذوالنون را بران آورد که بطلب میر کس فرستادند.

(۲) ه: شاقه، و این قرابت صحیح تر است

(۱) ح: آن پنیر همه سنگها شده

میر سید محمد روز جمعه در مسجد جامع از موضع اشکبچه آمده بمیر ذوالنون ملاقات (f. 100b) کردند. و چون میر ذوالنون از مجلس برخاست گفت: این سید را نگاه دارید. میر سید محمد را موکلان در خانه جای داده جمعی پاسبانی میکردند. لیکن میر ذوالنون چون بمنزل رفت، ازان بی ادبی که ازو نسبت به میر واقع شده بود نادم و پشیمان شده، چند طبق طعام بدست مردم معتمد نزد میر سید شیر فرستاد. چون ایشان بدان خانه آمده، در خانه را که میر اندرون آن بودند کشادند، هیچ کس را آنجا ندیدند الا شیری عظیم که بر روی نمدمی غلطید. و آنچه معاینه کرده بودند، به میر ذوالنون رسانیدند. گفت که اینها ترسیده اند. دو کس دیگر از مقربان خود را فرمود که بروند. ایشان آمده همان حالت را مشاهده نمودند و عرض کردند. پس میر ذوالنون با فرزندان و اطفال بر در آن خانه رسیده بعین الیقین مشاهده نمودند که شیری قوی هیکل بر روی نمدم نشسته است. میر ذوالنون به تقصیر خود قائل گشته زبان اعتذار و استغفار کشوده طلب عفو نمود. میر سید شیر بصورت اصلی باز آمد و میر ذوالنون دست و پای ۱۵ (f. 101a) میر سید را بوسیده رخصت فرمود.

نقلست که سلطان علی قورچی که مشهور به لق و دق است، در اوائل حال انکاری عظیم از جانب امیر سید شیر داشته، تا آنکه روزی دغدغه امتحان به خاطر رسانیده بملازمت میر سید شیر آمد، و بی ادبانه نشست. حضرت میر سید شیر از روی جذبه و جلالت بجانب او نگاه کردند. بناگاه ۲۰ از جای درآمده جامهای خود را پاره پاره ساخت، و سر و ریش تراشیده چندگاه برهنه و عریان میگشت، تا آنکه همشیره او بیچه حبیب و یزته او ابو مسلم کوکلتاش بملازمت میر سید شیر قلندر آمده التماس عفو تقصیر او نمودند. میر سید شیر آب وضوی خود را برای آشامیدن بدو داد. به مجرد

نوشیدن آب بحال اصلی خود درآمد، و در سلك مریدان منتظم گشت، و تا مدت حیات دیگر مطبخ میر را همیشه بر سر هیمه می کشید.

نقلست از سلطان علی مذکور که گفت: شبی بغایت سرد بوده و میر سید شیر با جمعی درویشان به سیر برآمد^(۱). چون ساعتی استراحت نمودند، ایشان را حاجت غسل شد. فی الحال ییدار گشته فرمودند (f. 101b) که مرا احتیاج غسل است. ای سلطانعلی! جامهای مرا^(۲) نگاه دار. و میر لنگ بسته از روی جوی یخ شکسته بآب درآمدند. و از سردی هوا اعضای من می لرزید. چون مرا بآن حال دیدند، فرمودند که ای سلطانعلی سرما خوردی، یا و اسرار مردان نگاهدار. من برخاسته نزد ایشان رقم. آب را بغایت گرم یافتم، چنانکه بدن من آرام گرفت. بعده^(۳) بایشان برآمدم. و اثر سردی نیافتم.

نقلست که روزی میر سید شیر بموضع سفیدروان رسیدند. هوا گرم بود. خواجه شهاب الدین سفیدروانی که یکی از معتقدان میر بود میگوید: من پیش رفته التماس کردم که ساعتی در باغ من قدم رنجه فرمائید. استدعای مرا اجابت نمودند، و من پیشتر بیاغ درآمده بکنار حوض جای ۱۵ راست کردم. چون دروازه باغ پست و تنگ بود، اراده کردم که اسب میر را بیرون باغ در سایه درختی نگاه دارم. ناگاه دیدم که میر سواره بدرون باغ درآمد. حیرت بر من مستولی شد که ازین در تنگ چگونه در آمده باشند. فرمودند که شهاب الدین اینها سهل است (f. 102a). عرض کردم که از میوه آنچه بخاطر شریف رسد حاضر گردانم، و من پیشتر دو ۲۰ سبد میوه پر کرده بودم که به یکی از دیوانیان فرستم، و پیش از آمدن میر آن برداشته بگوشه نهاده بودم. فرمودند که شهاب الدین آن دو سبد

(۳) ح: پس

(۲) د: خود را

(۱) ه: برآمده بودند؛ ح: برآمدند

میوه که صباح چیده یار، و برای کسی که اراده فرستادن نموده بار دیگر
پر ساخته فرست. حیرت غریب بمن روی نمود، و من از خلوص عقیدت
پیش رفته دست ایشان را بوسیدم و در پای افتادم.

نقلست که میر سید شیر از زمین داور برآمده بموضع ساربان قلعه
۵ رسیدند. درویشی چند در خانه بعضی مزارعان در آمدند که نیم روز
بگذرانند. آن مردم درویشان را راه ندادند. درویشان پیش میر سید شیر
شکایت کردند. فرمودند که بگریزید ازینجا که آتش عظیم در خواهد گرفت.
چون قدمی چند رفتند، ناگاه آتش عظیم در گرفت و آن موضع بسوخت^(۱).
نقلست که وفات میر سید شیر در روز عاشورا سنه ثلث و ثلاثین
۱۰ و تسمایه بوده^(۲). و مزار پر فیض ایشان در موضع اشکلجه که ده گروهی
مغرب رویه قندهار است واقع شده. و بجهت (f. 102b) حصول مقاصد
و مطالب از اطراف و جوانب قندهار و زمین داور مردم می آیند، و نذر
و هدایا به فرزندان حضرت گذرانیده بز و گوسفند بسیار در مطبخ ایشان
کشته، بروح پر فتوح ایشان طعام پخته بفقرا و مساکین و وارد و صادر
۱۵ میدهند. و جمیع مردم قندهار و تمامی هزارجات و بلوکات مرید ایشانند،
و هیچ روزی آن آستانه متبرکه بی ازدحام و هنگامه نیست، و لنگر مقرری
همیشه جاری است.

ذکر (قدوة الواصلین) خواجه ملک

مزار ایشان در کنار آب ارغنداب واقع شده، و عجب جای فیض
۲۰ است. سکنه دیار قندهار ایشان را پیر ولایت میگویند، و از مزروعات
خود حصه در وقت کاشتن برای فرزندان ایشان مقرر میسازند، و حاصل
آن را باولاد اجداد ایشان میدهند. و اگر حصه معین نکنند بیشتر آنست که
آن زراعت را آفت می رسد.

(۱) ندارد؛ نقلست... بسوخت (۲) ه: نقلست که میر سید شیر در روز عاشورا بر حمت ایزدی پیوستند

ذکر خواجه علی فی تاز

صاحب خارق عادات بوده، و در موضع کندکان آسوده اند. او را فی تاز بنا بران میگویند که او بر فی سوار شده یکبار در جای مهیان شد. به صاحب خانه گفت: این اسب را جو بده. صاحب خانه از (f. 103a) روی تمسخر در انبارخانه غله انداخت. صباح آن دید که انبار خالیست و سرگین بسیار درو افتاده.

ذکر خواجه نیشاپور^(۱)

از اجلة اولیاست، و خوارق بسیار داشته. روزی بزرگان قندهار بدیدن ایشان روان شده بودند، بعضی سوار و جمعی پیاده. ایشان بر دیوار سوار شده باستقبال آن بزرگان آمده ملاقات نمودند. و آن دیوار الی یومنا ۱۰ هذا ایستاده است.

ذکر خواجه ایوب انصاری

میگویند برادر خواجه عبدالله انصاری است. روز دوشنبه مردم بسیار در آستانه ایشان جمع می شوند.

۱۵ پیر یکشنبهی

قبر ایشان در دامن کوه لکه واقع است، و اکثر مردم قندهار التزام نموده اند که شب یکشنبه چراغ روشن میکنند، و بدین تقریب هر شب یکشنبه صد و بیست چراغ بر قبر این بزرگوار روشن می شود.

گفتار در بیان ابتدای حکومت میرزا شاه حسین بمقام تهته

۲۰ و ذکر فرار نمودن جام فیروز

چون میرزا شاه حسن در نصرپور بر مسند حکومت بجای پدر نشست،

(۱) ه : خواجه علی نیشاپوری

سادات و قضات و اشراف و اعیان بمراسم تعزیت و لوازم تهنیت جمع آمده بودند. همه را بانعام و اکرام بنواخت (f. 103b). و چون این امر در اول شوال که مبشر بقدم فرحت لزوم عید بود روی نمود، سائر اموا و اعیان بعرض رسانیدند که انساب آن می نماید که خطبه بنام نامی خوانده شود. به مجرد استماع استبعاد نموده زبان باستغفار کشود که تا زمانی که از اولاد صاحبقران کسی بوده باشد این امر بمانی رسد، و خطبه بنام نامی حضرت ظهیر السلطنه و الخلافة محمد بابر بادشاه خواندند. و ایام عید را دران نواحی گذرانیده عازم تهنه گردید. جام فیروز حافظ رشید خوشنویس و قاضی حاجی^(۱) مفتی رامع تحف و هدایا^(۲) بملازمت فرستاده اظهار تأسف نمود، و عذر تقصیر بزبان عجز و نیاز خواست. اما ایلچیان درخلوت چنان نمودند که جام فیروز بحسب ظاهر این چنین عرضه داشت نموده و در باطن او اغراض دیگر هست، و آلات حرب و پیکار و ادوات ضرب و کارزار بهم رسانیده اراده جنگ دارد.

میرزا شاه حسن فرستاده را رخصت معاودت نموده، منزل بمنزل ۱۵ قطع مسافت فرمود. چون جام فیروز بر حشم و خدم سپاه نصرت دستگاه اطلاع (f. 104a) یافت تاب مقابله و طاقت مقاومت نداشت. فرار برقرار اختیار نموده در اندک فرصت شهرته را خالی ساخته بآن روی آب گذشت. و میرزا شاه حسن حکم فرمود که سپاه از آب عبور نموده در شهرته نزول نمایند. و در حین عبور سپاه مانک^(۳) وزیر و شیخ ابراهیم داماد جام فیروز با جمعی در برابر آمده دیگها کشادند و چند کشتی پر از توبچی و تیر انداز بر سر راه آورده ممانعت نمودند. و درین اثنا برخی از جوانان جنگجوی رزم آزمای متوجه اعدا گشته همه را از دریا براه عدم روانه

(۱) ح: قاضی قاضن

(۲) ح: پیشکش

(۳) د: با آنکه

ساختند. و جام فیروز خائب و خاسر بولایت کچ در آمده مدتی دران حدود بود و استمداد لشکر از مردم کچ می نمود.

ذکر توجه نمودن میرزا شاه حسن و انهزام یافتن جام فیروز

چون جام فیروز در منزل موضع چاچکان و راهمان رسید، قریب به پنجاه هزار کس از سوار و پیاده بهم رسانیده بآهنگ جنگ معد و میا شدند، و غلغله و زلزله در ولایت تهته افتاد. و در همان وقت امیر محمد مسکین ترخان و میر فرخ و سلطان قلی بیگ و جمعی از امرا (f. 104b) بملازمت شاه حسن رفته صورت واقعه باز نمودند. میرزا شاه حسن جمعی را به تهته فرستاده شهر را مضبوط ساخت، و خود متوجه دفع اعدا گشته از آب عبور نمود، و کوچ بکوچ روانه جنگ جام فیروز شد. و چون نزدیک ۱۰ بآن حدود رسید، ترتیب لشکر نموده روان شد. و ناگاه لشکر مخالفان از پیش نمایان شد. چون آن مردم لشکر مغول را دیدند همه یکبار از اسب فرود آمده دستارها از سر برداشته، و گوشهای چادر با یکدیگر بسته بچنگ در پیوستند. و این قاعده مردم سند و هند است، که هرگاه بخود قرار گشته شدن می دهند از اسبان پیاده شده و سرها برهنه کرده و چادرها ۱۵ و کمربندها را یکدیگر می بندند. عاقبت الامر میرزا شاه حسن آن حالت را ملاحظه نموده مبارکباد و فتح با امرا گفتند، و اشارت نمودند تا سپاه دست به تیروکمان بردند؛ و خود از اسب فرود آمده وضو ساخته دوگانه گذارد، و دست بمناجات برداشته استدعای فتح و فیروزی نمود. گویا تیر دعا بهداف اجابت رسیده. فی الحال بر اسب سوار شد، و امرا و سپاه ۲۰ (f. 105a) تیغهای جلادت آخته^(۱)، بسرعت تاخته، زلزله دران گروه انداختند. القصة از صباح تا آخر پیشین^(۲) معركة قتال آراسته بود، و قریب

(۱) ح : آمیخته ؛ ف : انداخته

(۲) ف : روز